

اسفندیار نامه

www.ketab.ir

تألیف:

دکتر مه‌ری باقری



انتشارات طهوری

۱۴۰۳

سرشناسه	: باقری، مهري، ۱۳۲۴-
عنوان قراردادی	: شاهنامه. رستم و اسفندیار. شرح
عنوان و نام پدیدآور	: اسفندیارنامه / تألیف مهري باقری.
مشخصات نشر	: تهران: طهوري، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهري	: ۱۷۹ ص.
شابک	: 978-600-5911-38-1
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. شاهنامه. رستم و اسفندیار - نقد و تفسیر
موضوع	: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. شاهنامه - شخصیت‌ها
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۴ق. - تاریخ و نقد
موضوع	: زبان‌های باستانی
موضوع	: زبان و فرهنگ
شناسه افزوده	: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. شاهنامه. رستم و اسفندیار. شرح
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۵ الف ۵ ب ۴۴۹۶ PIR
رده بندی دیوبی	: ۲۱/۱۶۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۲۱۲۶۸۹

www.ketab.ir



انتشارات طهوري

خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، کوچه نوروز، شماره ۲۴، صندوق پستی ۱۶۴۸-۱۳۱۴۵
تلفن: ۰۹۱۲۲۲۵۱۲۰۶-۶۶۴۶۴۸۲۶

اسفندیارنامه

تألیف: دکتر مهري باقری

چاپ اول، ۱۳۹۵ / چاپ پنجم ۱۴۰۳

تیراژ، ۲۲۰ نسخه

حق هرگونه چاپ، تکثیر، فتوکپی، اسکن، فروش دیجیتالی و انتشار برای انتشارات طهوري محفوظ است

۲،۱۰۰،۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

۹		دیاچه
۱۳		پیش‌گفتار
۲۱		اسفندیار
۳۷		رویین تنی اسفندیار
۴۵		داستان‌های اسفندیار در حماسه ملی
۷۳		هفت‌خوان
۷۷		داستان رستم و اسفندیار
۱۲۱		از/وستا تا شاهنامه
۱۲۹		کتاب‌های مربوط به اسفندیار به زبان پهلوی
۱۳۱		بستگان اسفندیار
۱۳۵		خاندان اسفندیار
۱۴۱		اسفندیار - داریوش
۱۴۵		نام اسفندیار
۱۴۹		اسفند - سپند
۱۵۷		سپند در واژه‌های دیگر
۱۷۱		اسفندگان
۱۷۵		منابع

دیباچه

مَنْتِ خدای را عَزَّ و جَلَّ که این فرصت را به من داد تا گوشه‌ای از تاریخ اساطیری و جهان‌بینی نیاکان و فرهنگ پیشینیان این زمین بوم و بر را گرد آورده، در این نامه بنگارم.

درود بر همه آزاد مردان سرافرازی که هر یک با گونه‌ای تجسم دوباره اسفندیارند و مفسر اسطوره نامیرایی و جاودانگی. فرزندان برومندی که در طول تاریخ دیر و دراز این سرزمین، در هر زمان و در هر گوشه‌ای از آب و خاک عزیزمان به پروای نام و ننگ، دلیرانه جنگیدند و آرش‌وار در میدان‌های آتشی که بدخواه دُژاندیش برافروخته بود، با تهور و نثار جان خویش آزرَم مایم وطن را نگاه داشتند و نگذاشتند که این میهن پرآوازه «کنام پلنگان و گرگان» شود.

آن دلاور جوانمردان زیناوند، هر یک به تنهایی اسفندیاری بودند که در جست‌وجوی جاودانگی و پایداری همانند مرغانی که در جمع سی‌گانه خود «سیمرغ» شدند، رمز رویتنی و ماندگاری مرز و بوم‌پدیری را یافتند و در هم‌آیش گذشتن از جان و رسیدن به نام، نگذاشتند این سرزمین هرگز از اسفندیاران پهلوان و سلحشور تهی بماند.

رویتنی همانند «آب حیات» چیزی جز بی‌مرگی و ماندگاری و گریز از انهدام و فرسودگی نیست. لیک مردمان «ز مادر همه مرگ را زاده‌اند». پهلوان اسطوره و حماسه نیز مردنی است و هیچ انسانی قادر نیست که این قانون غیر متغیر را تغییر دهد. ولی در تفسیر زندگی، معنا و اندیشه مشکل‌گشااست. گاه می‌رسد که معانی در پوشش ظاهری الفاظ پنهان

می‌شوند و برای یافتن آنها لفظ را - چنان چون پرده‌ای - پس می‌زنیم تا مفاهیم و ایده‌های پشت این پوشش‌های لفظی را به روشنی دریابیم.

گاه می‌شود پهلوانی سر بر افرازد و با کرداری بی‌مانند زبانزد خاص و عام شده نام خود را بر اوراق روزگار ثبت کند و تا گیتی بر جای است، یاد او نیز نمیرد و همواره برقرار بماند و پایدار همچون اسفندیار.

حکایت روین‌تنی اسفندیار یکی از روایات رایج سنتی است. در جوامع مختلف، روایات مردمی بیانگر اصول اخلاقی و ارزش‌های اجتماعی و آرمان‌های افراد جامعه است. از این‌رو سلسله روایت‌های سنتی هر قوم آینه‌وار سامان فکری و معیارهای ذهنی پردازندگان خود را منعکس می‌سازد و از قول آنها می‌گوید که سزا چیست و ناسزا کدام است.

پیکره هر روایت از انگاره‌های گوناگونی شکل می‌گیرد که در یک بافت زبانی به گونه‌ای منطقی با یکدیگر هم‌نشین می‌شوند تا در نهایت پیامی را به صورت هشدار یا اندرز و یا تشجیع و ترغیب به افراد جامعه‌هایی که روایت در آن پرداخته شده و رواج یافته است، برسانند. به سخن دیگر، انگیزه پیدایش هر روایت ارانه راهکارهای حاصل از تجربیات قومی و به منزله اوراق درسی است که در روزگاران باستان وسیله تعلیم و تعمیم مبانی اخلاقی و تحکیم اصول مصوب جامعه بوده است. در حقیقت بُن‌مایه هر روایت بازگویی و تبلور شایست‌ها و ناشایست‌ها و کمال مطلوب جامعه است و از این دیدگاه می‌توان حکایات و داستان‌ها را وسیله و دست‌افزاری برای آموزش و تشحیذ اذهان و انتقال تجربه‌ها و اندرزهای سالخوردگان به نوجوانان، در جهان باستان به شمار آورد.

ویژگی ممتاز روایات سنتی و تاریخ اساطیری ایران آن است که در چندین هزاره، از دوران اساطیری تا زمان معاصر تغییر نکرده به‌همان شکل دیرین، یک‌دست بر جای مانده است. این روایات که چند هزار سال به صورت شفاهی - دهان به دهان - از پیچ و خم زمان گذشته و در دوره ساسانی به زبان فارسی میانه (پهلوی) مکتوب شده به نام «خداپنامه» معروف گشت و سپس در نخستین سده‌های اسلامی به نثر فارسی برگردانده به نام «شاهنامه» مشهور شد.

برترین برگردان فارسی شاهنامه اثر جاویدان فرزانه بلندآوازه طوس، حکیم ابوالقاسم

فردوسی است که با نظم بی نظیرش، نقل این روایات را روان تر و آسان تر کرده، از گزند باد و باران و دستبرد بی امانِ زمانِ مصلون ساخته است. پس از سرایش منظومه وزین فردوسی که حماسه ملی نام گرفته، قرون متمادی شاهنامه خوانی در میان عامه مردم، عشایر، روستائیان و شهروندانِ سلحشور رواج داشت و تا ظهور و حضور رادیو و تلویزیون و سینما و نمایش و دیگر جاذبه های تفریحی، نقل روایات شاهنامه به عنوان یکی از محبوب ترین سرگرمی های مردمی، پیشه نقالان را رونق ویژه بخشیده بود.

روایات یلان و پهلوانان شاهنامه بسیار است ولی از نام آورترین یلان و تهمتنان حماسه ملی، تنها اسفندیار روین تن بود و بی همتا. داستان های مربوط به این پهلوان بخش مهم و مشهوری از شاهکار حکیم فردوسی را تشکیل می دهد و برگ های پسین این دفتر، سراسر گزارشی است درباره «اسفندیار».

پیش گفتار

کاخ بلند منظوم و بی گزند از وزش باد و بارش باران که حماسه ملی نام گرفته و به شاهنامه موسوم است، در واقع مجموعه اشعار و شواهدی است که خاطرات ذهن جمعی مردمان این سرزمین و تاریخ اساطیری و دیدگاه‌ها و جریان‌ات فکری و نیز شایست و ناشایست‌های نیاکان‌مان را بیان می‌کند. ارزش و اهمیت این شاهکار ادبی جهان که اثر نفیس فردوسی است، سبب شده پژوهش‌های فراوانی در مورد آن صورت بگیرد و کتاب‌ها و مقالات متعددی از جهات و جنبه‌های گوناگون درباره آن نگاشته شود.

تاریخ اساطیری ایران، کارنامه بسیاری از بزرگان و پهلوانان نامی را دربر دارد که نقل سرگذشت آنان روایات شاهنامه را به وجود آورده است. روایت‌هایی از ده‌ها شخصیت بلندآوازه که همواره در حافظه مردمان ایران زمین حضور داشته‌اند و با داستان‌های زندگی‌شان لحظات خالی نسل‌های بی‌شماری را در جمع یا تنهایی‌شان، پر کرده‌اند و در شادمانی و جشن‌ها، در تعلیم و تربیت و در اوقات سرگرمی و نیز در زمانی که می‌خواستند روزگار را در کسوت آموزگار خود ببینند، با آنها یار و هم‌پرسه شده‌اند.

شاهنامه بایگانی کارنامه‌های نیکی و بدی است و به تعریفی دیگر، آفرین‌نامه پاکان و راست‌کرداران و مخزن اسناد رسوایی اهریمن‌زادگان است. سراسر حکایت روزگار ناپایدار است و بازیگری زمان و آرزوهای بشری و عواقب آنچه در سرها می‌گذرد و آنچه دست‌ها

انجام می‌دهند و هر جا که دل بدان سو رفته و پا بدان جا کشیده می‌شود. مختصر اینکه، گزارشگر نتایج اعمال آدمی است و همچون آینه‌ای گذشته، حال و آینده را هم‌زمان می‌نمایاند.

شخصیت‌های روایات شاهنامه بسیارند و هریک به داشتن تشخصی ویژه شهرت یافته‌اند. اما نامورترین پهلوانان حماسه ملی دو تهمتن‌اند: رستم داستان و اسفندیار روین‌تن. کتاب حاضر اسفندیارنامه است. خدای بخشنده و مهربان را شکر می‌کنم که توانستم «نامه اسفندیار» را فراهم آورم و امید دارم زمان بیابم تا نامه رستم داستان، آرش کمانگیر، فریدون فرخ و دیگر ستون‌های برپادارنده عمارت بلند فردوسی پاکزاد را نیز گردآوری کنم.

پیش از پرداختن به متن اصلی کتاب، شایسته است ملاحظات را درباره روایات اسفندیار در شاهنامه مطرح نمایم. از داستان‌هایی که در حماسه ملی به اسفندیار مربوط می‌شود، دو داستان اهمیت ویژه دارد: «بازند خرد و کلان است. نخست «رستم و اسفندیار» دو دیگر «هفت‌خوان». هفت‌خوان اسفندیار یکی از بلندترین بخش‌های شاهنامه است و از زمره زیباترین و دل‌انگیزترین پاره‌های ادبی به شمار می‌رود. زیرا صحنه‌ای است از نمایش «آفرینش نیک‌اهورایی» و تماشای توان‌های تحسین‌برانگیز خداداده که با تجمع و گردهم‌آیی، در وجود اسفندیار تجسم یافته است. نمایشی هفت‌پرده که هر پرده جلوه‌گاه بخشی از نهایت فرزادگی و دلیری و هوشمندی و سلحشوری و ایمان و توکل یا به عبارت دیگر، همه قدرت‌های مادی و معنوی است که یکجا در شخصیت یک تن متبلور شده است.

هر یک از خوان‌های هفت‌گانه به صورتی نمایان برخی از توان‌های برجسته و کم‌نظیر اسفندیار را می‌نمایاند تا در مجموع از او پهلوانی یگانه و برتر و شایسته تحسین و تکریم بسازد.

دست و پنجه نرم کردن با ددان و جانوران ترسناکی چون شیران شرزه و گرگ‌های غول‌آسای پیل‌بیکر و تیزچنگال که حاکی از دلیری و بی‌باکی اوست؛ بی‌جان کردن زن جادوگر که گویای چیرگی و توانمندیش در باطل کردن سحر و افسون است؛ ابداع زیرکانه ابزارهای جنگی در جدالش با اژدها و سیمرخ که نه‌راسیدن و یارستن او را در رویارویی با موجودات حیرت‌انگیز و عجایب و غرایب هولناک نشان می‌دهد؛ ته‌ور و جرأت در گذار از درشتی‌های طبیعت همچون ریگ‌زار تفته‌توان‌فرسا و دشت مرگبار برف و بوران‌زا و طوفان‌خیز؛ ایمان و توکل و

تحمل شداید در پناه پروردگار و سرانجام طرح نقشه‌های هوشمندانه و داهیان‌اش در گشودن رویین دژ، همه و همه موجب می‌شود تا انسان خود را در برابر موجودی که اسطوره پهلوانی است بیابد و شکوهمندی و عظمت قدرت خلاقه خداوند را بستاید.

داستان رستم و اسفندیار ولی از لون دیگرست. روایتی است که تار و پودش از دو جریان مهم جهان باستان بافته شده و در تحلیل نهایی، دو اصل اساسی از نظام اخلاقی و جهان‌بینی پیشینیان را می‌نمایاند. از یک سو اهمیت و اعتبار «نام و ننگ» را بیش از پیش آشکار می‌کند و از سویی دیگر باور داشتن قدرت بی‌حد و حصر سرنوشت و اینکه بودنی خواهد بود و رسم سرای درشت را به هیچ روی نمی‌توان دیگرگون ساخت و تقدیر را مغلوب یا مغلوب کرد. لحظه‌ای می‌رسد که نه زور، نه گنج، نه رویین تنی، نه تدبیر و رایزنی و نه دیگر کوشش‌های مردمان، چاره‌ساز نیست. همچنانکه فردوسی این معنا را در عبارات گونه‌گون در جای جای شاهنامه یادآوری کرده است: «نبشته به سر بر دگرگونه بود»، «تو گیتی چه سازی که خود ساخته است»، «به کوشش ز بخشش نیابی گذر» و نظایر اینها.

داستان رستم و اسفندیار که از زمره شاهکارهای ادبی و انواع تراژدی است، ساختاری تنیده از پیام‌های متعدد و ژرف ساختی سخت‌یاب دارد. به سبب همین «وضع یگانه و امتیاز خاص» است که شاهنامه‌پژوه نامبردار محمدعلی اسلامی ندوشن استاد ژرف‌نگر و خوش‌قلم، آن را «داستان داستان‌ها» خوانده است (۱۳۷۴، ص ۳).

این داستان سراسر پرسش است و رویارویی با لحظه‌های دشوار گزینش. گزینشی سخت و سهم برای دو پهلوان نبرده که نه از دیو هراسی داشتند و نه از دد. هر دو نگاهبان کشور، هر دو آزاده و نیک‌نهاد، هر دو تجسم راستی و نیرو، اینک در برابر هم ایستاده، هر دو به دوراهی پیش‌روی خود می‌نگرند و در این سنگلاخ بن‌بست، به ناچار هر دو به یک منظور یعنی برای حفظ نام و پرهیز از بدنامی ناگزیرند بجنگند. لیک پرسش‌های برخاسته از این داستان و موضوعات مهمی که ضمن آن مطرح می‌شود همگان را به قضاوت می‌کشاند. برخی، هر یک از این دو پهلوان را نماینده طبقه‌ای خاص از اجتماع با دو ایدئولوژی متفاوت و یا نمایندگان دولت و دین و یا تعقل و تعبد می‌دانند و بعضی دیگر یکی را فریفته‌آز و جویای تخت و تاج و آن دیگری را آزاده سرکش دین‌گریز می‌پندارند و گروهی نیز گلاویزی

این دورا نبردی معنوی می‌شمارند که برخورد دو طبیعت و دو عالم درون است. به‌ویژه، هستند مفسرانی که بر این عقیده پافشاری می‌کنند که اسفندیار بی‌اعتنا به مرغوی بخت، تنها به قصد نشستن بر تخت پدرش و به دست آوردن زمام امور مملکت به جنگ رستم رفت. بدین ترتیب هر یک با معیارهای ارزش‌گذاریِ زمانهٔ خود و برداشت‌ها و اعتقادات شخصی، به تفسیر و گزارش این داستان پرداخته و از ظنّ خود معمای این روایت را گشوده است. در حالی که با گذشت ادوار تاریخی و تحولات سیاسی و دینی و اجتماعی و ظهور پدیده‌های جدید در اعصار مختلف و عواملی دیگر، ساختار جوامع متغیر شده، به تبع آن معیارهای سنجش و قضاوت نیز تغییر یافته است. در این میان، جابه‌جایی ارزش‌ها مفاهیم واژه‌ها و الگوهای ارزش‌گذاری را نیز دگرگون می‌کند و هم‌چنانکه نوع قوانین، حکومت‌ها، وسایل نقلیه، سرگرمی‌ها، دانش‌ها و غیره فرق کرده، اهداف و روش رسیدن به اهداف نیز متفاوت گشته است.

در این نظم نوین ذهنی و برداشت‌ها و دریافت‌ها، آرمان‌های دیرین یاوه مانده است و نتیجه‌گیری‌های حاصله، به دلیل عدم تطابق الگوهای ارزش‌گذاریِ کهن با معیارهای نوین، ناتراز و ناهمگن و بی‌اعتبار می‌ماند. چنانکه مرز محافظه‌کار و دوراندیش جامعهٔ باستان مرزهای سرزمین خویش را سخت می‌پاید و از آمیزش با ناشناخته می‌هراسد ولی انسان امروزی، جهان وطنی را می‌پسندد و از «جهانی‌شدن» سخن می‌گوید و می‌کوشد تا ناشناخته‌ها را بیازماید.

بدینسان انگیزه‌های پهلوانان حماسی مانند اسفندیار، از باور معاصران دور شده و داوری با اوزان امروزی معطل می‌ماند. از این‌رو، بازشناختِ ساختار پیچیدهٔ روایات و دریافت پیام‌های نهفته در ژرفای آنها مستلزم توجه به کلی پیکرهٔ زبانی داستان و تأمل در مفاهیم و باورها در گسترهٔ زمان شکل‌گیری و رواج آن روایات و چگونگی ارزش‌های جوامع باستانی است. به‌ویژه بایسته است توجه شود که در حماسهٔ ملی، اشارات فراوان تأمل‌برانگیزی در سلسله حکایات مربوط به اسفندیار وجود دارد که می‌تواند راهگشای دستیابی به پیام پنهان شده در ژرف ساختِ روایت رستم و اسفندیار باشد.

اسفندیار از نخستین گروندگان به آیین پیامبر جهان باستان و پیرو راستین آموزه‌های دینی

است. بی‌محابا برای رواج «بهدینی» می‌رزمند و هم‌چنانکه در همه متون مذهبی زردشتی فراوان نوشته و تأکید شده است، نیک می‌داند که «پیمان‌شکنی» و «مهردروچی» از گناهان نابخشودنی است. «مهرایزد» با هزار گوش و ده هزار چشم، سوار بر گردونه زرّین مینوی از شرق به غرب می‌تازد و گرد گیتی می‌گردد و از فراز آسمان به زمین و همه آدمیان می‌نگرد و ناظر و ضامن عهد و پیمان مردمان است. اگر کسی پیمان بشکند «مهر» را فریفته و از دروغ اهریمنی پیروی کرده است. پس مهرایزد او را در هر دو جهان، سخت مجازات می‌کند.

گشتاسب در جمع لشگریان، چندین بار بدون آنکه اسفندیار درخواست یا پیشنهاد کرده باشد، به دین و به روح زریر و مقدسات دیگر سوگند می‌خورد که در صورت پیروزی، تخت و تاج را به اسفندیار می‌سپارد و خود کناره می‌گیرد. سپس پشیمان گشته و «پیمان‌شکنی» می‌کند. بزرگان لشگری این گناه او را فراموش نکرده به اسفندیار یادآوری می‌کنند. ضروری است یادآوری شود که اسفندیار شاهزاده روین‌تن است. شاهزادگی‌اش تبلور والاباری و بزرگی دنیوی و روین‌تنی‌اش نشانگر تقدس و برگزیدگی ملکوتی اوست. شخصیتی نادر و بی‌نظیر است که از هر جهت توجه را جلب کرده و هر حرکتش می‌تواند سرمشق کسانی باشد که به تصمیمات و کردارهای او چشم دوخته‌اند.

اگر این قهرمان دین‌پرور و پهلوان ملی، خواهان فرمانروایی و زمامداری بود، به راحتی می‌توانست این مقام را به دست بیاورد. زیرا به گواهی عبارات به‌کاررفته در روایات، لشگریان و بزرگان کشور نام او را به بزرگی و سروری بیشتر و بیشتر از گشتاسب یاد می‌کردند و گشتاسب نیز به واهمه طرفداران پرنفوذ اسفندیار و نیرومندی و توانایی او در شوریدن و احراز مقام کردن، وی را به بند کشید. اما اسفندیار اگر در اندیشه «تخت» بود می‌توانست - چنانکه در روایت دیگرش آمده - به سهولت با تکانی به خود و زورآوری، غل و زنجیرهایش را بگسلد و با بهره‌وری از زخم‌ناپذیری و روین‌تنی، به آسانی بر تخت‌گاه پدر دست بیاید.

لیک، در روایات خواندیم که چگونه این شهزاده جوانمرد سالیانی چند، روزگار جوانی‌اش را دور از رزم و بزم و شکار و سرود و سیاست، در زندان گذراند و سنگ و پنبه را بر سخته، ناروایی‌ها و بی‌وفایی‌های پدر و خواهران و همسرانش را تحمل کرد ولی در همه

حال به اندرز دین، حرمت پدر را نگاهداشت و نافرمانی نکرد و تا زمانی که پدر نخواست بندهایش را نگشود.

نیز پس از آنکه به فرمان پدر روی به سیستان می‌نهد، رستم از دیدار او چنان خرسند می‌شود که گویی سیاوش خویش را دیده است و مهر آن دو گردن‌فراز در دل یکدیگر نشسته به تحسین یکدیگر می‌پردازند. رستم اسفندیار را به دوستی خوانده به ایوانش دعوت می‌کند و می‌گوید نه تنها تخت و تاجی را که از کیقباد به یادگار دارد همراه با همه گنج‌هایی که در سالیان دراز اندوخته است به او خواهد بخشید، بلکه همراه او به بلخ رفته تاج شاهی بر سرش می‌گذارد و از آن‌پس کمر به خدمت او خواهد بست و با وجود شاهی چون اسفندیار و پهلوانی همچون رستم، چنان آسودگی و رفاهی در کشور برقرار می‌شود که هیچ بدی برجای نمی‌ماند.

بدین ترتیب، اگر اسفندیار در پی قدرت و تخت و تاج و گنج بود، به آسانی می‌توانست همراه با متحد و هم‌پیمانی چون رستم به آن دست یابد. پس علت اصلی این جنگ و جدال و گلاویزی همان است که خود به برادر و اندرزگوی فرزانه‌اش پشتون که او را به پذیرفتن پیشنهاد رستم می‌خواند، گفته است:

بدانی که من سر ز فرمان شاه	نتابم نه از مهر و تخت و کلاه
بدو یابم اندر جهان خوب و زشت	بدو بست دوزخ بدو هم بهشت

(ج ۵، ص ۳۶۴)

و در جای دیگر می‌گوید:

چنین داد پاسخ ورا نامدار	که گر من پیچم سر از شهریار
بدین گیتی اندر نکوهش بود	همان پیش یزدان پژوهش بود
دو گیتی به رستم نخواهم فروخت	کسی چشم دین را به سوزن ندوخت

(ج ۵، ص ۳۳۸)

پاسخ‌های اسفندیار به روشنی پای‌بندی او را به آموزه‌های دینی و گناه پنداشتن نافرمانی و عدم رعایت حرمت پدر آشکار می‌کند و به عنوان پیروی از احکام دینی و حمایت از گشتاسب که فرّ ایزدی دارد، دستور او را برای استخفاف رستم که به فرمانروایی لهراسب و گشتاسب سر فرود نیاورده و با حضور در بارگاه ایشان ادای احترام و خدمت‌گزاری نکرده

بود، دنبال می‌کند و برخلاف میل باطنی و خواست قلبی‌اش وظیفه شرعی خود می‌داند که از فرمان گشتاسب سر باز نزند و خود را از سرزنش و نکوهش در این گیتی و آتش دوزخ در آن جهان برهاند.

اسفندیار تجسم سه نیروی: پهلوانی، دانایی و دینداری است و متعلق به زمانه‌ای است که سه قانون در آن برقرار است: اخلاق، سنت و سرنوشت. به حکم مبانی اخلاقی و بنا به رعایت هنجارهای جامعه فرمان پدر را گردن می‌نهد و به حکم سرنوشت، تصمیم خود را با فرمان پدر تطبیق می‌دهد. از این‌رو، پیام مستتر در این داستان ارتباط مستقیمی با جهان‌بینی پیروان مزدیسنا در دنیای باستان می‌یابد.

آنچه در این روایات برجسته می‌شود جلوه‌های هنر و مردانگی، حراست از شرف و ایمان، پرهیز از پیمان‌شکنی و مهردروچی و برتر از همه پروای نام و ننگ است و آنچه به صورت یک آموزه استنتاج می‌شود این است که: «مردن به نام برابر است با جاودانگی و بی‌مرگی که معنای واقعی روین‌تنی است».

در داستان رستم و اسفندیار با سه مورد بهره‌رو هستیم که هر یک با منش و آرمان ویژه خود، به هم آمده مثلثی را تشکیل می‌دهند. قاعده مثلث گشتاسب است که پس از تکیه بر تخت‌گاه، آزمندی و جاه‌طلبی‌اش او را به پیمان‌شکنی و بیراهه می‌کشاند و با بهره‌گیری از منش و آرمان‌های دو انسان برتر که دو تهمتن نیکوسرشت هستند و به هیچ‌روی دست از حفظ نام نمی‌شویند و ننگ را نمی‌پذیرند، نقشه‌ای شوم طرح می‌کند. گشتاسب با دُرْاندیشی و بدمهری - در پی جاه و منزلت و دنیادوستی خویش - از منویات و ارزش‌های اخلاقی این دو پهلوان آزاده سود جسته با اطمینان از پای‌بندی اسفندیار به آموزه‌های مذهبی و نیز پافشاری رستم بر پرهیز از ننگ - از دو سوی - دو ساق یا دو بازوی مثلثی را می‌سازد که از به هم رسیدن آن دو در یک نقطه، فاجعه‌ای عظیم و پر طنین به بار می‌آید. راه گریز از فاجعه بر هر دو پهلوان بسته است و زوایای مثلث مسدود و بی‌رخنه.

«اسفندیار» از ناروایی فرمان گشتاسب درباره رستم آگاه است ولی آموزه دینی و سنت و هنجار اجتماعی به فرمان‌برداری حکم می‌کند و این مرد دین‌آگاه، پاداش اخروی را به مواهب دنیوی نمی‌فروشد و در نتیجه می‌میرد. «رستم» با آنکه از سیمرغ راز آگاه شنیده است

که تقدس و ارج ویژه اسفندیار چنان است که هر کس او را بکشد، در این جهان گرفتار رنج و سختی می‌شود و در آن جهان به آتش دوزخ گرفتار می‌آید، برای رهایی از ننگ و حفظ نام خویش، پی‌آمد آن را پذیرفته و اسفندیار را می‌کشد و با این پیروزی به نابودی و مرگ می‌رسد. بدینسان هر دو پهلوان با تراژدی و فاجعه مرگ خود، از ننگ رسته به نام می‌رسند و رویین‌تسی واقعی را به نمایش می‌گذارند که مفهوم و تعبیر اصلی آن ماندگاری و جاودانگی پهلوانِ نگونام است. در حالی که گشتاسب بداندیش کُرنهاد که پردازنده این درام اندوهبار است در دام بدنامی و ننگ می‌میرد و پژواک نیرنگ او همواره در این کهنه‌خاکدان به گوش می‌رسد.

در این نوشتار کوشیده‌ام تا آنچه را در اسناد و گزارش‌های مکتوب به اسفندیار مربوط می‌شود، از کهن‌ترین نوشته یعنی اوستا و اشارات تاریخ‌نگاران یونانی و کتب مذهبی و ادبی بازمانده از دوران پیش از اسلام به زبان پهلوی و نیز آثار نویسندگان سده‌های نخستین اسلامی تا پژوهش‌های مستشرقین، همه را گرد آورده در مداخل جداگانه، هر یک را با عنوانی مشخص در اختیار خوانندگان و پژوهشگران گرامی قرار دهم. هر یک از موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده و به مآخذ و منابع آن ارجاع داده شده است، می‌تواند یاری‌رسان و دست‌مایه‌ای باشد برای دیگر پژوهش‌های جامعه‌شناختی، روان‌شناسی اجتماعی، اسطوره‌شناسی، فرهنگ و زبان‌های باستانی، دین‌شناسی، ادبیات و زمینه‌های گوناگون هنری مانند هنرهای دراماتیک، سینما، نمایش و غیره.

مهری باقری

تبریز - دی‌ماه ۱۳۹۴